



لازمه وجود علم و دانش فلسفه است/ ظرفیت حکمت متعالیه

حجت الاسلام غفاری فر، استا ددانشگاه گفت: وجود علوم بدون فلسفه امکانپذیر نیست و لازمه وجود علم و دانش فلسفه است.

حجت الاسلام غفاری فر، استا ددانشگاه گفت: وجود علوم بدون فلسفه امکانپذیر نیست و لازمه وجود علم و دانش فلسفه است.

به گزارش خبرگزاری مهر، تولید علم بدون وجود فلسفه امکان پذیر نیست و این دو مولفه مانند اجزای یک پیکر می مانند که بدون هر کدام وجود عامل دیگر غیر ممکن می شود، پایگاه خبری طلیعه به منظور بررسی تاثیر گذاری فلسفه در ارتقا و اثربخشی علوم انسانی گفتگویی را با حجت الاسلام دکتر حسن غفاری فر، جامعه شناس و استاد دانشگاه انجام داده که مشروح آن را در ادامه می خوانید؛

***در ارتقا و اثرگذاری علوم انسانی چقدر می توان از مباحث فلسفی کمک گرفت؟**

دانش، اساسا توصیفی و یا ارزشی است یعنی یا می خواهد ا بخشی از هستی را توضیح دهد و یا درصدد است نحوه تعامل ما با هستی را دیکته کند، البته خود رابطه دانش و ارزش بحث جداگانه ای را می طلبد. دانش در بخش توصیفی به دنبال گذاری واقعیت هاست. این اتفاق زمانی می افتد که ما چند عنصر را از قبل به عنوان اصل موضوع بپذیریم. اصل وجود، امکان شناخت وجود و بعد امکان انتقال این شناخت به دیگران که هر سه این موارد فلسفی اند.

وقتی می گوئیم فلسفه، دعوای لفظی با هم نداریم زیرا فلسفه به لحاظ دانش، عقلانی است. یعنی صغری و کبری دارد به این معنا که شرایط و ویژگی هایی دارد که اگر بخواهد نتیجه گیری خاصی را انجام می دهد و از نظر موضوع شناسی علوم که هر کدام موضوعی خاص دارند، موضوع آن هم وجود دارد بعد اگر این موضوع رنگی شود به رنگ خاصی می شود فلسفه خاص مانند فلسفه هنر، فلسفه خدا، فلسفه دین و فلسفه انسان و مواردی از این دست را شامل می شود.

پس فلسفه به دنبال این است که در حالت کلی ببیند در عالم وجودی، موجود است و آیا قابل شناخت است آیا این شناخت قابل انتقال به دیگران است و یا خیر. پس ما باید وجود خودمان را از قبل بپذیریم فی الجمله زبان شناخت مان را باورکنیم و یک ملاک تصمیم هم پیدا کنیم یعنی راه درست اندیشی ما چیست؟ درست اندیشی ما چگونه حاصل می شود که به این بحث شناخت شناسی فلسفی می گویند. با این مقدمه خیلی کوتاه می توان گفت که وجود علوم بدون فلسفه امکانپذیر نیست و لازمه وجود علم و دانش فلسفه است. ابتداء علم شناخت خود را با فلسفه تصدیق و قابل دفاع کند و راه شناختش را تثبیت کرده و چگونگی ارتباط گرفتن را تثبیت کند بعد بیاید راجع به یک موضوع کلان که همه هست در آن شکل بگیرد در بحث وجود شناسی بحث کند.

اگر ما بخواهیم درباب علمی حرف بزنیم اصل وجود را نپذیریم و امکان شناخت و همچنین نحوه انتقالش را نپذیریم گام بعدی وجود خاصی را به نام فیزیک، شیمی، فضا قبول نکنیم، خب درباره چه می خواهیم گزارش دهیم؟ لذا ارتباط فلسفه به ما هو فلسفه تنگاتنگ است با علوم، حتی علوم غربی. منتها مشکل این است غربی ها بر شاخه می نشینند و بن را می برند. آنها فلسفه را انکار می کنند اما مدام راجع به آن حرف می زنند. زرنگی می کنند از فلسفه خاص به تمام هستی تعمیم می دهند. یعنی آمده اند دنیا را موجود قابل آزمایش و تجربی قبول کنند و از میان سایر روش ها هم تجربی را می پذیرند در عوض این کار را تعطیل می کنند ولی در عمل داوری درباره کل هستی می کنند. آنچه را که خود نشناخته و نمی توانند بشناسند را انکار می کنند وگرنه هیچ کس نیست که سخن از دانش داشته باشد اما به عنوان یک اصل پیش فرض یا عبارتی خط قرمز موجودیت فلسفی آن موجود خاص خود را نپذیرد.

***آیا می توان با فلسفه اسلامی زمینه تولید علوم انسانی را فراهم کرد؟**

در جواب به این سوال باید این موضوع را در نظر بگیریم که ما چگونه هستی را تفسیر می کنیم اگر هستی را بدون خالق تفسیر کنیم، هستی یک معنا پیدا می کند و با خالق معنایی دیگر پیدا می کند. وقتی ما عالم را با خالق و برای عالم ماده خالق را بپذیریم این فلسفه متافیزیک می شود و اما اگر منکر خدا شویم فلسفه ما فیزیکی محض می شود. اما خود الهیات دو دسته می شوند آنهایی که خدا را می پذیرند به دو دسته تقسیم می شوند که یا خدا آنها را به حال خود رها کرده است که به این نوع

تفکر سکولاریسم می گویند و در تفکری دیگر انسان در مقابل خدایش مسئولیت دارد که اینها هم به دو دسته تقسیم می شوند که یک عده طرفدار مسئولیت حداقلی هستند و دسته دیگر طرفدار مسئولیت حداکثری هستند. تا این می بینیم که فلسفه های زیادی را مطرح کردیم.

فلسفه الحادی یا فیزیکی محض، فلسفه متافیزیکی که معتقد است خداوند انسان را به حال خودش رها کرده است فلسفه متافیزیکی که خدا انسان را خلق کرده و از او پرسشگری دارد و از او حداقل سوال را دارد و فلسفه ای که عالم را دارای خالق می داند و خدایش را حاکم علی الاطلاق می داند که معتقد است " ان الحکم الا لله " به معنای اینکه هیچ حکمی وجود ندارد مگر از برای خداوند سبحان. این ۴ فلسفه ۴ علم تولید می کند که اولی نماد خارجی آن همین کمونیست ها و مارکسیست های معروفی هستند شاید کمونیست را بیشتر بتوان یک مکتب دانست. دسته دوم شامل قاطبه مسیحیت امروز می شود لیبرالیسم مسیحی و لیبرالیسم یهودی و همه ادیان الهی لیبرالیستی جزو این دسته از فلسفه هستند که انکار خدا و قیامت نمی کنند.

دسته سوم و چهارم شامل افراد عمدتاً مسلمان هستند و عمده روشنفکران دگراندیش مسلمان در دسته سوم جای می گیرند که سیداحمد خان هندی هم جزو یکی از مشهور ترین این افراد است. نوع روشنفکران دگر اندیش مبهوت شده در مقابل قدرت مادی غرب در دسته سوم قرار می گیرند. یعنی وقتی کنار پیروان این فلسفه می نشینی از خدا و قیامت حرف می زنند و گاهی بحث های اخلاقی هم می کنند، نهایت در ۴ عنصر اجتماعی و اخلاقی کلان یا توصیه دارند و یا توصیه دین را می پذیرند و توصیه های دین را در لحظه لحظه زندگی شان مانند عرصه های صنعتی، کشاورزی، ارتباطات و صنایع غذایی به این اعتقاد دارند که انسان عقل کاملی دارد. دسته چهارم در معاصرین افرادی مانند شهید بهشتی، امام راحل، شهید مطهری، شهید صدر، چمران، رجایی را می توان نام برد که با وجود تفاوت در مدارج علمی و تحصیلی به چنین فلسفه ای اعتقاد داشتند. خیلی از این بزرگان استاد دانشگاه و نفر اول در رشته خود بوده اند. این دسته چهارم امروزه ادعای تولید علم را دارند.

*فلسفه اسلامی می تواند دیدگاه های خود را در قلمرو فلسفه علوم انسانی بیان کند؟

با توضیحاتی که در جواب به سوالات قبل داده شد می توان نتیجه گرفت که ما می توانیم مسلمان و موحد باشیم و در عین حال تولید علم هم داشته باشیم، علمی که از طرف ما مدعیان دسته چهارم تولید می شود جامع تر، فراگیر تر و همه نگر تر است بدین جهت که ما همه هستی را می بینیم و موجودات غیر قابل دیدن را هم در نظر گرفته و تاثیر متافیزیک بر فیزیک را هم می بینیم. رابطه دوری مخلوق با خالق رادر تسلط بر عالم را می بینیم. ما بر طبق آیات قرآنی این استدلال را داریم که با کمک ابزار مادی می توانیم به جنبه های بیشتری از موجودات و واقعیات فرامادی تسلط و نفوذ بیابیم. و تسلط مان بر عالم هم بیشتر شود، با این نوع نگاه ملائک را موثر در هستی می بینیم. ما فلسفه ای داریم که ملائک را می پذیریم لذا در جنگ بدر اعتقاد داریم اصحاب پیغمبر ۱۰۰ نفر بودند اما از آسمان هزار ملائکه برای کمک به سربازان اسلام روی زمین آمدند. پس در دانش هم همین است و اعتقاد داریم که علم راهی برای شناخت بیشتر هستی است و باعث تهذیب نفس هم می شود و عبادتو بندگی شناخت بیشتری به انسان می دهد.

در این رابطه می توان پزشک و عالم نامی جهان اسلام بو علی سینا را مثال زد که زمانی که در حل مسئله ای گیر می کرد، شروع به نماز خواندن می کرد و توکل به خدا و توسل به موجودات شایسته می کرد تا دریچه های دانش به رویش باز شود. فلسفه اسلامی و الهی با قرائت حداکثری خدا در عالم دستش برای حل بسیاری از ناگفته ها و همچنین طرح سوالات جدید بازاست. چطور تا ۱۰۰ سال پیش الکترونها برای ما شناخته شده نبودند و آن را باور نمی کردیم که چقدر تاثیر دارند و با اعتقاد حداکثری دامنه دانش برای ما گسترده تر می شود.

*کدامیک از مکاتب فلسفه اسلامی در تحول علوم انسانی کارگشا تر خواهند بود؟

طبیعی است قرائت حکمت متعالیه که ملاصدرا منتسب به این نوع حکمت است اما نمی خواهیم بگوییم ایشان ولی ممکن است در برخی مکتب ها بین علما اختلاف باشد اما مشرب و مکتبی که ملاصدرا هم روی آن تاکید کرد و این مکتب ترکیبی از فهم بشری با فیلترگذاری توسط وحی الهی است که عقل الهی هم در آن تفکر و پلایش داشته است و در نهایت جمع بین عقل و وحی هر دو مناسب هم باشد.

این را هم باید اضافه کنم که تنها عقل لازم نباید در آیات و روایات غور کند و نه نقل محضی که نسبت به عقل بی نظر باشد که اولی منجر به سکولاریسم می شود و دومی هم سر از اخباریگری و تحجر در می آورد. این است که حکمت متعالیه اینست که ما هستی را با ترکیب عقل و وحی بررسی کنیم و اینگونه با این فلسفه در تولید علم موفق خواهیم بود چرا که بشر با علم تجربی به عنوان مثال نمی تواند به شناخت جن فائق بیاید. خیلی از اتفاقات آن طرف عالم را وحی به ما خبر می دهد و خیلی از ظرائف حیات بشر را وحی خبر می دهد.